



۲۰۲۰/۰۹/۱۴

عبدالقیوم میرزاده

کتاب زنان و مشکلات فرا روی شان در جامعه افغانی (قسمت چارم)

با توضیحات بالا که تا به اینجا سخن گفتیم مشخص گردید عوامل محرومیت زن در جوامع بشری و منجمله کشور ما بحثی است بسیار پیچیده و هر گوشه آن بافت های بسیار عمیق در سنت ها، باور ها و فرهنگ بسیار زمخت مرد سالار کشور ما داشته و مستلزم دقت ژرف نگرانه بر ابعاد و زوایای بسیار نوجوانب و پیچیده این پدیده بسیار اهم جامعه ما در پیوند با انکشافات بین المللی در قبال نقش زنان در پرتو علم جامعه شناسی و انسان شناسی میباشد که تصمیم دارم مهمترین عناصر و بارز ترین و اساسی ترین دلایل و عوامل عقب نگهداشتنی زنان جامعه ما را در چند عنوان زیرین:

- حاکمیت فرهنگ مرد سالار در جامعه
- موجودیت خشونت علیه زن در کلیه سطوح خانواده و اجتماع
- وابستگی اقتصادی زن به مرد و مسئله مشارکت
- نقش عقب نگهدارنده متولیان دینی و آموزه های نادرست دینی در برابر زن
- ضعف قوانین و سیستم قانونگذاری جامعه
- ضعف جامعه مدنی و نبود سازمانهای با اعتبار و مقتدر دفاع از حقوق زن در کشور
- منفعل بودن و ضعف زنان در برابر مصائب اجتماعی علیه خودش
- نقش منفی محافظه کارانه خود زنان برای جلوگیری از دستیابی به حقوق و آزادی زن از قید اسارت
- بیسوادی و نا آگاهی زنان از امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی
- سوء استفاده نمادین و سمبولیک از نماینده گان زنان در سطوح مختلف اداره و رهبری

به کنکاش بگیرم.

عدم توازن فزیزی مرد و زن در جامعه ما که در اثر دور نگهداری زن در مشارکت برابر تمام امور جامعه طی هزاران سال محرومیت بالایش تحمیل گردیده است و اکنون مرد با استفاده سوء از توانایی جسمی و قدرت فزیزی خویش برای نان آوری خانواده و محرومیت زن از مشارکت در این نان آوری هم در کانون خانواده و هم در اجتماع کلان از جمله عواملی اند که نسل به نسل به عنوان قانون زندگی اجتماعی بالای زن تحمیل، تثبیت و تسجیل گردیده است. عده از دانشمندان علوم بیولوژی و انسان شناسی عدم توازن فزیزی یا پایین بودن درجه توانمندی زن را در ساختمان بدن، استخوان بندی و قدرت فزیزی ماهیچه ها بدون در نظر داشت اشکال و نحوه زیستی زنان در طی هزاران سال زیر سلطه جامعه مرد سالار به توضیح میگیرند و آنرا یک امر طبیعی، خدا داد و جنسیتی تلقی کرده و اینکه زنان زمانی از هیكل های برجسته و تنومند با عضلات قوی برخوردار بودند و در آن زمان اداره جوامع اشتراکی شانرا بدست داشتند و چون خدا پرستش میشدند فراموش ویا چشم پوشی میکنند. در حالیکه فیزیونومی امروزی زنان محصول زندگی کنیز منشانه و ساختار فرهنگی جامعه و عوامل زیستی آنها طی قرون متمادی میباشد. البته ما از این انکار نمیکنیم که ساختمان فزیزی زن برای بارداری و تولید نسل همچنان مسایل تولید اسپرم در مردان و تخمه در زنان تفاوت هایی دارند که همه نه بخاطر برتری یکی بر دیگری بلکه برای تنظیم شیوه های مؤثر تولید مثل در نتیجه میلیون ها سال رشد و انکشاف حیات در روی زمین چنین انکشاف کرده است نه بخاطر برتر و یا کمتر نشان دادن این و آن موجود. اینکه امروز تفاوت

های بیولوژیک در اسکلیت، ماهیچه ها، پوست بدن، مو و سایر اعضای بدن زنان و مردان بمیان آمده امر طبیعی نه بلکه در اثر اشکال استفاده زن از اعضای بدنش در طول هزاران سال اخیر در زیر بار فرهنگ حاکم و شرایط زیستی به شکل امروزی آن انکشاف کرده است. اگر زن دو باره بطور مساویانه با مردان در کلیه امور حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و اداره مشارکت کامل داشته باشد طی چند نسل آینده شما خواهید دید که اشکال اسکلیت بندی، ماهیچه ها و سایر اجزای متشکله بدن زن در تحت شرایط زندگی و محیطی جدیدش متغیر میگردد. چنانچه همین اکنون در جوامع که زنان مشارکت بیشتر در امور جامعه داشته اند تفاوت های مشهود با زنانی جوامع که زنان در امور جامعه مشارکت کامل ندارند وجود دارد. برای معلومات بیشتر در باره تفاوت های بیولوژیک زنان و مردان مراجعه شود به کتاب تفاوت های بیولوژیک زن و مرد (بدن، روان و هوش) نوشته سید غلام حسین حسینی، کتاب فیزیولوژی بدن انسان نوشته آرتور گایتون، کتاب تفاوت های فردی اثر سکلتون ترجمه یوسف کریمی و فرهاد جمهری، کتاب فیزیولوژی انسان اثر دانیل مک لوگین ترجمه عباسعلی گائینی، کتاب فیزیولوژی انسانی اثر گریس هایمر - ویدمن ترجمه فرخ شادان و ابولحسن حکیمیان، کتاب تفاوت های که مردان و زنان دارند نوشته جان گری با ترجمه علی رضا همتی و سایر آثار طبیبان و روانشناسان شهیر جهان. برای معلومات بیشتر خوانندگان این سطور لازم میبندارم در این جا به اختصار ترجمه رو نوشتی از مقاله «جنسیت روی مغز Sex on the brain» نوشته کوین میشل (Kevin Mitchell) ایرلندی پروفیسور و متخصص مغز و اعصاب در مؤسسه ژینیٹیک انستیتوت علوم اعصاب دوبلین را مبنی بر اینکه مغز زن و مرد از هم متفاوت اند یا خیر منتشره و بیسایت (AEON) را بیآورم:

« واقعیت این است که تفاوت های جنسیتی وجود دارند. مردان و زنان، پسران و دختران، واقعاً به طرز متفاوتی با هم رفتار می کنند. مسئله - و مشکل - این است که درباره منشأ این تفاوت ها اختلاف نظر داریم. آیا این تفاوت ها به نحو ژنتیکی تعیین می شوند؟ یا این تفاوت های مشاهده شده رفتاری معلول فرهنگ است؟ پاسخ در هر دو مورد مثبت است؛ اما متأسفانه، تبیین های زیست شناختی و فرهنگی اغلب آن چنان با هم متناقض تلقی می شود که تشخیص حد وسط مورد توافق را دشوار می کند. در عوض، بحث درباره منشأ تفاوت های جنسیتی معمولاً به مواضع افراطی متقابل دسته بندی می شود، با استدلال های سست و کاذبی که علم می شود و توسط هر دسته ای بی اعتبار می شود، در حالی که القاب «نوروسکسیسم» یا قائل به تفاوت های جنسی مادرزادی در مغز، و «منکر تفاوت جنسیتی» به آن سوی شکاف مرزی بدور انداخته می شود.

اکنون این بحث فوق العاده مناقشه انگیز است، و مدافعان طبیعت (سرشت، فطرت و ارث) یا تربیت (تغذیه، پرورش و عوامل محیطی) هر یک ادعا می کنند که یافته های اخیر مغز شناسی موضع آن ها را ثابت می کند. نتایجی که از مطالعات تصویربرداری عصبی حاصل می شود «آخرین برهان» بر این ادعا به شمار می رود که مغز زنان و مردان واقعاً از حیث مادرزادی (فطری) متفاوت است، و این تفاوت ها تبیین کننده تفاوت های رفتاری آن هاست. با وجود این، همین نتایج به عنوان نمونه ای از شواهدی معرفی می شود دال بر این که در واقع چیزی به عنوان «مغز مردانه» یا «مغز زنانه» وجود ندارد، و هیچ تفاوت مشهودی میان جنس ها مادرزادی نیست بلکه ناشی از بزرگ شدن در محیطی جنسیتی شده است. به هر حال، بر مبنای تفسیر مطلوب از شواهد، نتایج ضمنی مهمی برای سیاست اجتماعی گرفته می شود. جینا ریئن، دانشمند عصب شناس انگلیسی در کتاب اخیرش، مغز جنسیتی شده (۲۰۱۹) «افسانه» ی تفاوت های زیست شناختی مادرزادی را رد می کند و در عوض ادعا می کند که تفاوت های مغزی و رفتاری از نیروهای فرهنگی نشئت می گیرد. او شواهد قاطعی ارائه می دهد مبنی بر آنکه محرک بیشتر تحقیقات تاریخی در این حوزه دستور کاری بوده است که به طور صریح یا ضمنی موافق تبعیض جنسی بوده است (و، در بعضی موارد، هنوز هم هست)، و نیش یافتن برهان علمی برای پایین تر بودن مرتبه زنان بوده است.

هر دو طرف، در نهایت، برای دفاع از موضعی کوتاه فکرانه استدلال می کنند. برای مثال، پیترسون می گوید که شکاف دستمزدی را می توان چنین تبیین کرد که زنان، به طور میانگین، نمرات بالاتری در اظهار موافقت و زود راضی شدن دارند: به ادعای او اگر زنان چنان تربیت شوند که کمتر موافقت کنند، موفقیت مالی آن ها در محیط کار بیشتر خواهد شد. در این میان، استیون پینکر، دانشمند شناخت شناس کانادایی، اخیراً با انتشار مقاله ای در نیویورک تایمز به این موضوع پرداخت که چرا زنان بیشتر از سهم شان در کار خانه مشارکت می کنند؛ بسیاری از او انتقاد کردند که یکی از

علل احتمالی یعنی تفاوت های جنسیتی زیست شناختی را نادیده گرفته است. حتی اگر او نکته مهمی گفته باشد، بی‌اعتنایی ظاهری او به هنجارهای محکم مردسالارانه مانع از این شد که کسی در رسانه‌های اجتماعی با او همدلی کند. مایکل رایشر، روانشناس آمریکایی، نیز در نیویورک تایمز گفته است که «خشونت از آن چه پسرها درباره‌ی معنای مردانگی می‌آموزند سرچشمه می‌گیرد» - و نه از تمایلات مادرزادی به تهاجم جسمانی. این امر بر خلاف شواهدی علمی که نشان می‌دهد تفاوت‌های جنسیتی در تهاجم جسمانی در تمام جوامع انسانی عمومیت دارد، منطق تکاملی استواری دارد، که در بیشتر انواع دیگر پستانداران آشکار است، و سازوکارهای زیست شناختی مشخصی دارد. بخش عمده‌ای از مباحثه فرهنگی پیرامون تفاوت‌های جنسیتی، به زبانی که اغلب به ویلیام جیمز فیلسوف آمریکایی نسبت داده می‌شود، از آنجا ناشی می‌شود که مردم صرفاً «پیش‌داوری‌هایشان را پس و پیش می‌کنند» به طوری که به شواهد تأیید کننده‌ای موضع خودشان حق بدهند، حال آن که یافته‌های مخالف را در معرض شک و شبهه‌های بی‌امان خود قرار می‌دهند. برای مثال، ریپن به درستی از بررسی تصویر برداری عصبی کم ارزش ابتدایی انتقاد می‌کند، بررسی‌ای که ادعایش آن بود که تفاوت‌های مغزی‌ای را یافته‌اند که منشأ زیست شناختی دارند و تفاوت‌های جنسیتی مشهود در رفتار را کاملاً توجیه می‌کنند. با این همه، او بسیار کمتر منتقد آثار همان‌قدر سست و غیر قابل اعتمادی است که مدعی‌اند انعطاف‌پذیری مغز می‌تواند تفاوت‌هایی در ساختار کلان مغزی ایجاد کند، که ممکن است تفاوت‌های رفتاری را توجیه کند.

البته، همه ما انسان‌ایم: همه در معرض این نوع گرایش و با شدت طرفدار تأیید نظر خود هستیم. دست کم موضع پژوهشگر درباره‌ی مسئله‌ی اساسی منشأ تفاوت‌های جنسیتی معمولاً روشن می‌شود. این تفاوت‌های ژرف اما معمولاً ناگفته در ابتدای موضع‌گیری‌ها سبب می‌شود که دانشمندان و صاحب‌نظران تصور کنند که درباره‌ی موضوع واحدی سخن می‌گویند، در حالی که در واقع درباره‌ی چیزهای متفاوتی سخن می‌گویند، و عامه‌ی مردم نیز چیز بیشتری نمی‌فهمند. حتی ممکن است که آن‌ها به جایی برسند که داده‌های یکسانی را به شیوه‌های کاملاً متضادی تفسیر کنند - که این مسئله را مطرح می‌کند که بنیاد متین علمی عملاً کجاست. این امر در تفسیر نتایج مطالعات تصویربرداری عصبی بیش از هر جای دیگری مشهود است.

در سال ۲۰۱۵ در تحقیقی که به فرضیه «مغز موزائیک (تلفیقی)» انجامید، دانه یونل، روان‌شناس، و همکارانش در دانشگاه تل‌آویو اسکن‌های مغز بیش از ۱۴۰۰ نفر را بررسی کردند، و به دنبال ناحیه‌هایی از مغز گشتند که در آنجا تفاوتی در حجم، که به لحاظ آماری معنادار باشد، میان زن و مرد وجود دارد. آن‌ها ده ناحیه را یافتند که چنین تفاوت‌هایی را نشان می‌دهد، بعضی از این نواحی در مغز مردان بزرگتر بود و بعضی دیگر در مغز زنان. بر حسب ظاهر، به نظر می‌رسید که یافته‌های آن‌ها این تصور را تأیید می‌کند که مغز زن و مرد از نظر ساختاری متمایز است. با این همه، بررسی دقیق‌تر نشان داد که هر یک از این ده ناحیه از نظر حجمی از فردی به فرد دیگر به هر حال متفاوت بود، و توزیع آماری آن در جنس دیگر فقط کمی تغییر می‌کرد، به عبارتی فقط ذره‌ای بیشتر یا کمتر بود. یونل و همکارانش دریافتند که افراد خیلی کمی هستند که برای هر ده ناحیه بالاترین مقدار «مردانه» یا «زنانه» را نشان می‌دادند؛ در عوض، بیشتر افراد الگویی از مقادیری را نشان می‌دادند که عمدتاً در مناطقی قرار می‌گرفت که با هم تداخل داشت و فقط گرایشی کلی به یکی از دو انتهای مردانه یا زنانه را نشان می‌داد.

محققان به این نتیجه رسیدند که تمایز آشکار و قاطعی میان مغز مردان و زنان وجود ندارد. به عبارت دیگر، چیزی به عنوان «مغز مردانه» یا «مغز زنانه» وجود ندارد. در عوض، به نظرشان چنین رسید که مغز هر فرد «تلفیقی» از نواحی مردانه‌شده و زنانه‌شده است، و معنای ضمنی آن این است که نباید انتظار داشت که مرد تفاوت‌های جنسیتی با منشاء زیست‌شناختی داشته باشد. نواحی مردانه‌شده و زنانه‌شده است و معنای ضمنی آن این است که نباید انتظار داشت که رفتار زن و مرد تفاوت‌های جنسیتی با منشاء زیست‌شناختی داشته باشد.

با وجود این، چند ماه نگذشته بود که چند پژوهشگر دیگر نشان دادند که همان داده‌ها را به نحوی بسیار موثق می‌توان برای دسته بندی مغز افراد به مغز مردانه یا زنانه به کار برد. هر چند بر اساس حجم هر ناحیه‌ی منفرد نمی‌توان جنسیت را پیش بینی کرد اما، تحلیل چند متغیر تمایز بسیار خوبی را به دست می‌دهد. بر اساس این قرانت، مغز مردان و زنان دوشکلی، با دو شکل کاملاً متفاوت، مانند اندام‌های تناسلی، نیست بلکه، مجموعه‌ی همبسته‌ای از تغییرات در اندازه

اجزای گوناگون مغز را نشان می‌دهد، مشابه همان چیزی که در چهره‌های مردانه و زنانه دیده می‌شود، که در عین حال به راحتی قابل تشخیص است.

در سال ۲۰۱۴ مادورا اینگالالیکار، عصب شناس، و همکارانش در پوهنتون پنسیلوانیا پژوهش دیگری در تصویر برداری عصبی را انجام دادند که توجه رسانه‌ها را به خود جلب کرد زیرا به تفاسیر متضادی انجامید. آن‌ها ارتباطات میان نواحی مغز را اندازه‌گیری کردند، و بعضی تفاوت‌های جنسیتی در ساختمان مغز یافتند، به این ترتیب که زنان معمولاً ارتباطات بیشتری میان دو نیم کره مغزشان دارند، و مردان در هر نیم کره مغزشان ارتباطات کمی بیشتری از جلو به عقب نیمکره دارند. داده‌ها کمابیش قاطع به نظر میرسیدند، و با یافته‌های پیشین مبنی بر ارتباط بیشتر میان نیم کره‌های مغز در زنان سازگار بودند. اما باز هم، از پژوهشگران به علت چگونگی تفسیرشان از یافته‌ها انتقاد شد. آن‌ها - کمابیش دلخواهی - حدس زده بودند که «مغز مردان چنان ساخته شده است که ارتباط میان ادراک و عمل هماهنگ با آن را آسان کند، در حالی که مغز زنان چنان طراحی شده است که ارتباط میان شیوه‌های پردازش تحلیلی و شهودی را آسان می‌کند». آن‌ها هنگام انتشار یافته‌هایشان در مطبوعات ادعا کردند که این تفاوت‌ها می‌تواند نشان دهد که چرا «مردان احتمال بیشتری دارد که در یادگیری و اجرای کار واحدی که در دست دارند، مثلاً بایسکل سواری یا پیدا کردن مسیر حرکت، بهتر باشند، حال آن‌که زنان در حافظه و شناخت اجتماعی ماهرترند، که سبب می‌شود برای انجام دادن چند کار با هم و پیدا کردن راه‌حلهایی که به درد گروه بخورد مجهزتر باشند.» در غیاب هر گونه ربط علنی میان تفاوت‌های مشهود در ساختار مغز و در رفتار، چنین ادعاهایی کاملاً مبتنی بر حدس و گمان است. همچنین مثال‌های انتخاب شده از تفاوت‌های جنسیتی فرضی در رفتار به طور خاص متقاعد کننده نبود (آیا مردان واقعاً از نظر روان‌شناختی برای بایسکل سواری مناسب‌ترند؟). چنین ادعاهایی متکی بر استنتاج‌های تأییدشده‌ای است مبنی بر وجود روابط دقیق میان اندازه اجزای مغز و انجام دادن اعمال پیچیده انسانی. چیزی به عنوان «مغز مردانه» یا «مغز زنانه» وجود ندارد. پایان قسمت چهارم (ادامه دارد)



[برای مطالب دیگر این نویسنده، اینجا کلیک نمایید.](#)